

نگاهی به ساختار اجتماعی سیستان

(قسمت سوم)

سوابق حکومت داری طایفه براهونی

دکتر ایرج افشار سیستانی، در مورد سابقه تاریخی طایفه براهونی، تحقیقات جالبی کرده نوشته است که: در سده یازدهم میلادی، هنگامی که طوایف بلوچ در کرمان از سوی مسعود غزنوی (۴۲۲ - ۴۳۲ هـ/ق/۱۰۳۱ - ۱۰۴۱ م) شکست میخورند، مهاجرت به بلوچستان را آغاز میکنند و کوچ آنان بسوی شرق ادامه می یابد. در ناحیه "کلات" طایفه براهونی جلو هجوم آنها را میگیرد، از این روبرو بلوچها، مجبور میشوند به سمت سند و پنجاب مهاجرت کنند.

در اواخر سده یازدهم و اوایل سده دوازدهم میلادی، خانواده بی از راجه های هند در قسمتی از بلوچستان که حال در خاک پاکستان قرار دارد حکومت داشته است. آخرین راجه برای سرکوبی مهاجمان افغانی، از سران طایفه براهونی درخواست کمک میکند. براهویان پس از سرکوب افغانها، قدرت و نفوذی به دست می آورند و چندی بعد، راجه را از حکومت خلع و رئیس طایفه خود (عبدالله خان) راجه حکومت آنجا انتخاب میکنند. (*).

در زمان سلطنت نادرشاه، هنگامی که اشرف افغان در سال ۱۱۴۳ هجری از نادرشکست میخورد و بسوی قندهار فرار میکند، ابراهیم خان پسر عبدالله خان براهونی، اشرف و همراهانش را در سیستان به قتل میرساند. بدین مناسبت نادرشاه، خان براهونی را مورد محبت قرار میدهد. مولف کتاب "نادرنامه" مینویسد که: "اشرف با سه تن از آخرین همراهانش، به دست ابراهیم خان پسر عبدالله خان براهونی بلوچ، در بیابان های نزدیک زردکوه در بلوچستان شرقی به قتل رسید و به قول سرجان ملکم سراو را با یک قطعه الماس بزرگ که در بازوی او بسته بود برای نادر فرستادند." (نادرنامه/۱۰۵)

هنگام حمله نادر به هندوستان، عبدالله خان از نادر اطاعت نمود و از سوی او به حکومت ابقا شد. وی در جنگ با حکمران سند به قتل میرسد و پسرش ابراهیم خان حکومت کلات را بدست میگیرد. نصیرخان برادر عبدالله خان براهونی که در لشکرکشی نادر به هند شرکت داشت، پس از بازگشت از هند، ابراهیم خان را میکشد و به فرمان نادر به حیث حکمران بلوچستان منصوب میشود.

نصیرخان براهونی تا سال ۱۱۷۱ هجری مطیع احمدشاه ابدالی بود، ولی در این سال حکومت خود را مستقل اعلام نمود و با احمدشاه به جنگ پرداخت، مگر در مستونک از قوای احمدشاه شکست خورد [و با اظهار پشیمانی از عمل خود]، از سوی احمدشاه عفو و دوباره به حکومت کلات ابقا گردید. نصیرخان چندی بعد در رکاب احمدشاه درانی با قوای ایران جنگید. ابتدا در نزدیکی مشهد و بعد در طیس قوای [اسماعیلخان خزیمه عرب را که خزینه شاهرخ نواسه نادر را در مشهد غارت کرده و خود را در قلعه قاین قایم کرده بود - س]، شکست داد [و اسماعیل خزیمه را کشت - س]. پس از این فتح نصیرخان به بلوچستان مراجعت نمود و دامنه نفوذ و قدرت خود را تا کراچی توسعه داد.

بلوچستان در دوره حکمرانی نصیرخان دوره درخشانی را از سرگذشتاند. نصیرخان در سال ۱۲۰۹ هجری/ ۱۷۹۵ م در گذشت و پس از او پسرش محمودخان به حکومت کلات رسید و پس از ۲۷ سال حکمرانی برکلات در سال ۱۸۲۲ م/ ۱۲۳۶ هجری، درگذشت و پسرش مهرباب خان براهونی حاکم کلات شد.

در این زمان رقابت شدیدی میان روسیه و انگلیس وجود داشت، بطوری که سران روسیه در فکر توسعه طلبی اراضی در آسیای میانه بودند و از آنجا که این اقدامات منافع دولت انگلیس را در نیم قاره تهدید میکرد، دولت انگلیس در فکر مقابله با طرح توسعه طلبی روسیه افتاد. انگلستان که میخواست از سوی بلوچستان خاطرش آسوده باشد، در سال ۱۸۵۹ تصمیم گرفت با کشیدن سیم تلگرافی لندن را با هندوستان وصل کند. چون این سیم می بایست از نواحی جنوبی ایران عبور داده شود، بدین منظور در سال ۱۸۶۱ (۱۲۴۰ ش) گلداسمیت مامور نقشه کشی احداث این خط از کراچی تا بندر گوادر و از آنجا تا جاسک، گردید. وی ضمن انجام این کار با خان کلات و رؤسای قبایل سرحدی و ساحلی بلوچستان قراردادهایی به منظور حفظ و نگهداری سیم تلگرافی که بزودی از آن نواحی عبور خواهد نمود، منعقد نمود. دولت انگلیس پس از چهار سال مذاکره و تهیه مقدمات لازم، به موجب قراردادی که در ۱۷ دسمبر سال ۱۸۶۲ م، به امضای ناصرالدین شاه قاجار رسید، اجازه گرفت که سیم تلگراف لندن به هندوستان را از کراچی تا جاسک از خاک ایران عبور دهد.

مهرباب خان در جنگی با قوتهای انگلیس با ۴۰۰ تن از جنگجویان بلوچی کشته شد و پس از مرگ او، پسرش نصیرخان دوم، جانشین او گردید. نصیرخان دوم از طرفداران انگلیس بود و حتی مشاور انگلیسی داشت. نصیرخان و نماینده بریتانیا

چند سال بعد به قتل رسیدند و در سال ۱۸۵۷ میلادی خداداد خان حاکم کلات شد. خدا دادخان با انگلیسها پیمان همکاری بست که در مقابل از طرف انگلیسها مورد حمایت قرار گرفت و معاشش از ۵۰۰۰ لیره به ۱۰۰۰۰ لیره افزایش یافت. در ۱۸۶۳ ائتلافی در کلات به وقوع پیوست و بجای خداداد خان، شیردلخان پسرعمویش قرار گرفت. چندی بعد شیردلخان توسط یک افغان کشته شد و بار دیگر خدا دادخان به حکومت کلات برداشته شد. سپس خدادادخان وزیر و چند نفر از افراد خانواده خود را به قتل آورد و در نتیجه شورشهایی در کلات رخ داد که انگلیسها به بهانه خاموش کردن این شورشها مداخله کردند و کلات را جزو خاک هند نمودند و تقاضای حق تعیین حدود بلوچستان را از دولت ایران نمود و محمودخان فرزند خدادادخان را به حیث حاکم کلات برگزیدند.

در چهارم سپتامبر ۱۸۷۱ میلادی حدود مرزی بر طبق طرح گولد سمیت تعیین گردید و قبولی از سوی دولت ایران کتبا به انگلیسها اطلاع داده شد. به هر حال پس از این تجزیه بتدریج از قدرت عشایر براهونی، در کلات کاسته میشود و عده ای از آنان به سرزمین سیستان کوچ می کنند و با طایفه سرابندی (سربندی) پیمان دوستی و اتحاد می بندند. (۲۹)

ترکیب اجتماعی سیستان در آغاز قرن بیستم:

در سال های ۱۹۰۳-۱۹۰۵ میلادی جارج پیتر نیت انگلیسی، عضو هیئت سرحدی ماکماهون و صاحب منصب نقشه بردار که در عین حال باستان شناس و بشرشناس نیز بود، در مدت دو سال و شش ماه اقامت خود در سیستان معلومات دقیقی از طوایف و اقوام مختلفی که در سیستان و در نیمروز از رودبار چهاربرجک تا هامون پوزک و خاشرود و جوین سکنی داشتند، جمع آوری کرده و در کتاب خود موسوم به «سیستان» (یادداشتهایی در مورد تاریخ، وضع اراضی، جغرافیا، خرابه ها و مردم سیستان) در ۱۹۱۰ در کلکته هند بدست چاپ سپرده است.

باید متذکر شد که در آن ایام نیمروز شامل دو ولسوالی (حکومت محلی) بنامهای کنگ (شامل رودبار و چهاربرجک در جنوب تا سلیمان- صالحان- جوین در شمال کنگ را در بر میگرفت.) و ولسوالی چخانسور بود که شامل دهات اصل چخانسور و روستاهای دوطرف خاشرود تا حدود دلارام و هامون پوزک میگردید.

بنابر گزارش جارج پیتر نیت، طوایف و تیره های که در نیمروز در ساحه حکومت محلی کنگ در ۱۹۰۴ سکنی داشتند عبارت بودند از: بارکزائی، اچکزائی، ساکزائی، نورزائی، ده باشی، بریج، علیزائی، غلزائی، خوگبائی، ترین، بالی، فراهی، سید، ده مرده، ماککی، سنجرائی، صفرزائی، سرگلزائی، گله بچه، رخشائی، اسماعیلزائی، شیرزائی، زهروزائی، سیدزائی، کشائی، سارائی، موسی زائی، دوزائی، نوتائی، بیلر، سربندی، رادینی، اجباری، کوت خیل، گنده، کرانی، آبی، ریگی، بابری، پهلوان و بایی. در ولسوالی چخانسور طوایف و عشایر مختلفی پراکنده بودند که بر طبق گزارش جارج پیتر نیت عبارت بودند از: کشائی، نوتائی، تاجیک، کلبعلی، ده مرده، دلخه کی، آبی، ماککی، نارویی، رخشائی، رایائی، گورگیج، موسی زائی، ریگی، گله بچه، عیسی زائی، بریج، اجباری، گلاب زائی، گوار، کوت خیل، سارائی، زهروزائی، براهونی، بلوچ، شاهوزائی، گنده، کریمدازئی، ازبک زائی، ملوک زائی، شیخ ویسی، اسماعیل زائی، الچه زائی. (۳۰)

جی، پی، نیت، طوایف و عشایر سیستان ایرانی را در دوناخیه شهرستان و میان کنگی اینطور نام برده است: احمدی، سنجولی (سنگچولی)، گرگ، خاک سفیدی، میرشکار، صافی، پودنه، ارباب، غده، زور، پنچک، سربندی، کول (جت)، شیخ، بیلر، جوتیغ، خضری (خزری)، شهریار (غجانی)، ملاشاهی، خراط، کمالی، کیخاه، راهدار، گلوی (جت)، پیری، آوازی، رخشائی، سرگزی، دلارامی، سید، میرویس، ابدال، خمر، بزی، حاجی رئیس، میر، غلجه نی، حیدری، شهرکی، فلفلی، قروت خوار، سوداگر، سربندی، جاگیر، گزمه (بلوچ)، نارویی، کریمدازئی (بلوچ)، گوری، کندوری، شهرکی، سروائی، ده مرده، راهدار، غده (کده)، زردادزئی (افغان)، کاکر، اورمک زئی (هرمزئی؟)، اوکاتی (هوکاتی)، رخشائی، کامه وال صافی، شیخ، سیاهسر، میرزا، سندگل، گرگیج، شهرستانی، راشکی، دیوانه، سرحدی (بلوچ)، رسول زئی (بلوچ یا براهونی)، شیخ ویسی، بدائی، عرب، عیدوزئی (براهونی)، ده وال سه کوه، ده والی واصلان، هنته (جت)، بریچی (افغان)، محمدی، راز، پنچکا، جات، ته کور، الله دو، آهنگر، بامری (بلوچ)، کریم کشته، رامرودی، بارانی، تیلر، بادری، خلیلی، مرادقلی، پتی پشم (جات)، شیخ نوری، کلبعلی، شیخ حسنی (بلوچ)، جر، سلیمانی، نوری، جمالزئی (بلوچ)، عسکری، ساکزئی، راهدار، دهباشی، عسکری، راهدار، دهباشی، کیال (جت)، کشائی، خارکونی، کته لوک، قزاق، نوتائی، رودینی. (۳۱)

دکتر ایرج افشار سیستانی، سایر طوایف سیستان را این طور برمی شمارد: "افخمی، ابراهیم نژاد، شهبواری، صفائی، عربشاهی، پودنه، میرافشار و افشاری، امامی، بامری، بارانی، پردلی، جهان شیخ، خراشادی، حوری، درک نژادی، ریگی، رخشائی، زابلی، سالار، سروائی، سارانی، سامانی، سرحدی، سنجولی، سیاسی، شهریار، شیک، شیخ، صیادان، علوی، فیروزکوهی، قاینی، قروت، کلان تر، کاوه، کمالی، کیخاه، کوچک، کریم کشته، گرگیج، کلسستانی، گلوی، لکزائی، ماککی، میرشکار، مرادی (مرادقلی)، نیکخواه، نورزائی، ناروئی، هراتی، امام بخشی، میرعرب" (۳۲)

از جمله طوایف فوق الذکر شاخه های ذیل به قوم بلوچ منسوبند: سنجرائی، رخشائی، کشائی، نوتائی، سارانی، ناروئی، رایائی، رودانی، شیرزائی، زهروزائی، سرگل زائی، عیسی زائی، موسی زائی، اسماعیلزائی، صفرزائی، ملوک

زائی، باجیزائی، اجباری، کوت خیلزائی، ریگی، بیلر، گورگیچ، ماککی، سیاسولی، گلابزائی، اوزبک زائی، بامری و برخی شاخه های دیگر. ولی طوایفی که به قوم پشتون منسوبند، عبارت انداز: بارکزائی، اچکزائی، ساکزائی، غلزائی، اسحاقزائی، خوگیانی، دلخه کی، بریچ، ترین، مرادقلی، فراهی، و برخی دیگر. اما طوایفی که منسوب به قوم تاجیک و فارسی اند، عبارت اند از: ده مرده، کنده، گله بچه، آبیل، کریم کشته، بزی، سربندی، پهلوان، شهرکی، سرگزی، خمر فارسیوان، ارباب، کلبعلی، و یک عده شاخه های دیگر.

جارج، پیتر، تیت تعداد خانواده های کشتگر و گله داری را که یکصد سال قبل در سیستان ایران و در نیمروز افغانی زندگی میکردند، اینطور برشمرده است:

در سیستان ایرانی	کشتگر	گله دار
در شهرستان	۱۳۷۸۷	۱۸۳۵
در میان کنگی	۵۵۴۱	۲۳۲
جمع کل	۱۹۳۲۸ =	۲۰۶۷

در سیستان افغانی	کشتگر	گله دار
در ناحیه کنگ	۳۶۲۰	۱۸۸۴
چخانسور	۲۳۸۰	۳۱۵۰
جمع	۶۰۰۰ =	۵۰۳۴
جمع کل در منطقه ایرانی و افغانی	۲۵۳۲۸ =	۷۱۰۱

همینطور در دلتای هیرمند کل تعداد خانواده ها ۳۲۴۲۹ خانواد بود و جمعیت کل آنها به ۱۳۹ ۲۹۴ نفر بالغ میشد. و به این حساب جمعیت در یک میل مربع در سیستان ایرانی در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۴ در یک میل مربع ۳۶ خانواده یا ۱۱۱ نفر زندگی میکردند و در نیمروز ۱۶ خانوار یا ۶۹ نفر میزیستند.

تیت، نفوس کل سیستان (هردوبخش) را چنین برمی شمارد: برای بدست آوردن کل جمعیت سیستان لازمست تا جمعیت تقریبی جنوب سیستان ایرانی را با جمعیت نواحی جنوب ولایت نیمروز یعنی قلعه فتح و چهاربرجک را با هم جمع کنیم. در این نواحی کل جمعیت زارع و مالدار مشتمل بر ۵۰۱۲ خانواده یا ۲۱۵۵۲ نفر بود که در آن بخش بزرگی جماعت گله دار قرار داشت. تیت مجموع جمعیت در دلتای هیرمند را چنین بدست میدهد: در بخش ایران ۹۱۹۹۸ نفر و در نیمروز افغانی ۴۷۲۹۶ + ۲۱۵۵۲ نفر میزیستند. بنابراین کل جمعیت سیستان در سال های ۱۹۰۴-۱۹۰۵، ۱۶۰۸۴۶ نفر بود. (۳۳)

باتوجه به جداول پایانی جلد دوم کتاب سیستان مولفه تیت معلوم میگردد که از این جمعیت در بخش ایرانی، ۱۹۲۲۸ نفر کشتگر بودند که بوسیله ۲۱۹۴ پاگاو (واحد کشتمندی که از ۴ تا ۶ نفر دهقان را بایک جفت گاو قلبه دربرمیگیرد و بدان وسیله از زمین بهره برداری میشود) سالانه مقدار ۱۵۸ ۵۸۰ هکتار زمین را کشت میکردند. و در بخش افغانی ۶۰۲۰ نفر کشتگر بودند که با ۹۴۹ پاگاو واحد کشتمندی مقدار ۶۶ ۲۳۰ هکتار زمین را کشت میکردند. (۳۴)

تیت در کتاب دیگر خود (سرحدات بلوچستان) تصریح میکند که در اوایل قرن بیستم (۱۹۰۳) در سیستان افغانی یعنی نیمروز ۷۰۰۰۰ نفر در ۱۶۲۷۳ خانوار زندگی میکردند و در سیستان ایرانی در شهرستان (۱۵۶۲۲) خانوار و در میان کنگی (۵۵۴۹) خانوار سکونت داشتند که نفوس شان به ۹۱۰۰۰ هزار نفر بالغ میشد به عبارت دیگر در هر میل مربع سیستان ایرانی ۲۶ خانوار و در سیستان افغانی در هر میل مربع ۱۶ خانوار سکونت داشتند که مجموع ساکنان هر دوبخش سیستان ۱۶۱۰۰۰ نفر بود. (۳۵) این محاسبه در طول قرن بیستم چندین بار برهم خورده است، زیرا خشکسالیهای متواتر و مهاجرت های اجباری مردم از نیمروز به ایران در اثر تجاوز قشون سرخ برافغانستان و شرایط اقتصادی و سیاسی ترکیب جمعیت سیستان را مکرراً متاثر ساخته است.

شمایل، خصایل و خوراک مردم سیستان

سیستانیان بصورت عموم مردمی بلند قد و درشت اندام و تنومند و سبزه روی و چشم و ابروی سیاه هستند. و بجز مالاها و سادات ریش خود را می تراشند و سبیل میگذارند و پیراهن و تنبان گشاد می پوشند ویر سرلنگوته (دستار) می پیچند و پتوئی همراه دارند. در صدسال پیش از امروز یعنی هنگامی که هیئت سرحدی ماکماهون سیستان رامساحت و تقسیم میکرد، اکثر اهالی بومی کلاه نمدهی نوک تیز بسر می گذاشتند و صرف اربابان و خوانین آنجا دستار می بستند.

زنان سیستان پیراهن گشاد و شلواری بشکل دامن های چین دار اروپائی، ولی بلند میپوشیدند. در پوشیدن لباس زنها رنگ سیاه را که رنگ سنتی اعراب مسلمان است، ترجیح میدهند ولی چادرشان دارای رنگ های روشن گلدار که بنام چادر گرد نامیده میشود، بر سر میگذارند و با آن تمام بدن خود را از نظرها پنهان میکنند. زنان سیستانی زحمتکش و گاه مسئولیتی سنگین تراز مرد دارد، یعنی هم کار منزل را انجام میدهد و هم رنج مزرعه و باغ و دام را بردوش میکشد.

غذا یا خورش اکثریت مردم سیستان را نان گندم و گاهی جو یا ذرت و ارزن و جواری و عدس و لوبیا و ماش با شیره یا دوغ و ماست و قروت (نوعی محصولات لبنی است)، ماهی و در طبقات بالائی برنج تشکیل میدهد. گوشت و نان گندم

سیستان خیلی لذیذ و اشتها برانگیز و دارای مزه ویژه ئی است. اکثریت مردم دردهات و اندکی در شهرها زندگی میکنند و از لحاظ معاشرت و برخورد مردمی صمیمی و شادمان و بی تعصب اند.

به هر حال ساکنین سیستان در هر دو بخش افغانی و ایرانی اگر از حیث ترکیب جمعیت دارای نژاد و نسب مختلف اند، ولی از نگاه خصلت های اخلاقی و اجتماعی شبیه همدیگرند. سیستانی ها بطور عموم مردم آزاده طبع و مهمان نواز، خوش برخورد و درحمایت از پناه گزین خویش صادق القول و با حمیت و سخاوت مند و نان ده اند. تا قبل از رایج شدن موتور و موتورسایکل، مردم برای سوارکاری از اسب و شتر بادی و برای باربری از خر و برای قلبه کشی از گاوان نراستفاده میکردند.

مؤلف تاریخ سیستان در هزار سال قبل درباره مردم این سرزمین گفته است: «عامه سیستان علم دوست باید که باشد و مردان آن مرد و زنان آن پاکیزه و با حمیت. چنانچه آنان را بدیگر جای اندر پاکیزگی یار نباشد هرچه از آن سگری خالص (سیستانی خالص) باشد، مگر آنکه نه از سیستان باشد. و به هیچ جای مردم نباشد به نان و نمک و فراخ معیشت، چون مردم سیستان. ز آنچه عرصه شهر و سواد ایشان فراخ است و نعمت از هر لونی دارد و تا بودند آن دیدند که بخوردند و بدادند و عادت کریم ایشان خود این بود و این بود است و همچنین باشد تا آنگاه که جهان سپری شود...» (۳۶)

پایان ۲۳ / ۱ / ۲۰۰۹

مآخذ و رویکردها:

- ۱- دکتر عیسی بهنام، شهر سوخته، مجله هنر و مردم، شماره ۱۲۶،
 - ۲- ۳- همان منبع، مقاله آثار هنری آسیای میانه و افغانستان، بقلم فرانسنین تاپسو، ترجمه مسعود رجب نیا
 - ۴- مجله هنر و مردم، شماره ۸۱، مقاله نخستین مهاجرت آریاها
 - ۵- بررسی سایکس، ده هزار میل در ایران، ج ۲، ص ۵۳۹، فصل ۳۳-۳۱
 - ۶- بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور، ص ۱۲۱ بیعد
 - ۷- الفنستون، افغانان، ترجمه فارسی از فکرت، ص ۴۳۷، ترجمه پشتو از حسن کاکر، ج ۱، کابل، ۱۳۶۲، ص ۱۹۵ بیعد، مجله آریانا، شماره هشتم، مقاله سیستان صدسال پیش بقلم نبی کهزاد
 - ۸- الفنستون، افغانان، ص ۴۳۶-۴۳۷
 - ۹- ابراهیم پورداود، یشتها، ج ۲، ص ۲۹۶-۲۹۸، ۳۴۵
 - ۱۰- دکتر مهدی بهار، میراث خوار استعمار، ج ۲، ص ۶۴۲، سایکس، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۵۶، الفنستون، افغانان، ترجمه فکرت، ص ۴۳۷
 - ۱۱- دولت نادرشاه افشار، تالیف خانم اشرفیان و خانم ارونووا، ص ۶۴-۲۱۰
 - ۱۲- الفنستون، افغانان، ترجمه فکرت، ص ۴۳۸، مجله آریانا، شماره هشتم، مقاله سیستان صدسال پیش بقلم نبی کهزاد
 - ۱۳- محمود محمود، ج ۳، حکمیت گولد سمیددر سیستان دیده شود
 - ۱۴- جارج، پیتر، تیت، سیستان، ج ۲، چاپ رئیس الذاکرین دهبانی، ص ۱۸۷
 - ۱۵- جی، پی، تیت، سیستان، ج ۱، ترجمه دکتر سیداحمد موسوی، چاپ بهمن ۱۳۶۴ ص ۱۸۶،
 - ۱۶- زادسروان سیستان، نوشته رئیس الذاکرین دهبانی، چاپ ایران، ص ۱۸۲
 - ۱۷- جی، پی، تیت، سیستان، ج ۱، ص ۱۸۳
 - ۱۸- محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلس در قرن ۱۹ میلادی، ج ۳، ص ۵۵۰ بیعد
 - ۱۹- هنری فیلد، مردم شناسی ایران، ترجمه دکتر عبدالله فریار، تهران ۱۳۴۳، ص ۲۹۲
 - ۲۰- مجله سخن، آذرماه ۱۳۴۳، مقاله یک سند تاریخی در باره سیستان
 - ۲۱- تیت، سیستان، ج ۱، ص ۱۸۰
 - ۲۲- هنری فیلد، مردم شناسی ایران، ترجمه دکتر عبدالله فریار، تهران ۱۳۴۳، ص ۲۹۲
 - ۲۳- جی، پی، تیت، سیستان، ج اول، ترجمه دکتر سیداحمد موسوی، چاپ بهمن ۱۳۶۴، ص ۱۷۴، ۱۸۱
 - ۲۴- تیت، سیستان، ج ۲، ص ۲۹۲
 - ۲۵- هنری فیلد، مردم شناسی ایران، ترجمه دکتر عبدالله فریار، تهران ۱۳۴۳، ص ۳۲۲
 - ۲۶- این سند توسط آقای سید محمدعلی جمال زاده از میان اسنادیکه «کننت بیگونو» نویسنده و سفیر فرانسه در تهران در زمان ناصرالدین شاه از ایران باخود به فرنگستان برده و گویا امروز در کتابخانه ملی دانشگاهی شهر استراسبورگ محفوظ است، رونویس شده است. (مجله سخن، آذرماه ۱۳۴۳ش)
 - ۲۷- غلام رحمن امیری، تصویری از زندگی مردم بلوچ نیمروز و هلمند سفلی، قبل از انقلاب ثور، اکادمی علوم افغانستان، طبع ۱۳۶۵، ص ۲۰۷
- *- این جمله که در اواخر قرن ۱۱ طایفه براهوئی با کنار زدن راجه هندی رئیس طایفه خود یعنی عبدالله خان را بجای او برداشته باشند، قدری مغشوش به نظر میرسد، زیرا حکومت عبدالله خان براهوئی در کلات مصادف به دوران حکومت شاه حسین صفوی (۱۶۹۴-۱۷۲۲م) در ایران است. عبدالله خان بلوچ باری در سال ۱۶۹۸ بر کرمان حمله و اوضاع را در آن شهر مختل نمود. و در سال ۱۷۰۳ م بر قندهار یورش برد و حکمران صفوی ایران را در آن شهر سخت بکوفت تا آنجا

که پسروالی در این زد و خوردها کشته شد. بعد از این حادثه است که دولت صفوی ایران بفرستادن گورگین از کرمان به قندهار می افتد. از این لحاظ نمیتوان قبول کرد که حکومت راجه هندی بر بلوچستان از اواخر قرن ۱۱ میلادی تا اوایل قرن ۱۸ برای مدت ۷ ادامه یافته باشد. این خلاء تاریخی را باید آقای ایرج افشار سیستانی پرکند. (ا. سیستانی)

- ۲۸- ایرج افشار سیستانی، سیستان و بلوچستان، ۱۳۶۳، تهران، ص ۱۱۳
- ۲۹- ایرج افشار سیستانی، بلوچستان و تمدن دیرینه آن، چاپ ۱۳۷۱ ش، تهران، صفحات ۳۳۲-۳۳۵
- ۳۰- جی، پی، تیت، سیستان، طبع ۱۹۰۹، کلکته هند، ج ۴، ص ۳۳۵
- ۳۱- جی، پی، تیت، سیستان، بکوشش رئیس الذاکرین دهبانی، چاپ مشهد ۱۳۶۲ ش، (ضمیمه الف)
- ۳۲- ایرج افشار سیستانی، سیستان و بلوچستان، چاپ ۱۳۶۳ ص ۱۱۳
- ۳۳- جی. پی. تیت، سیستان، صص ۲۸۹-۲۹۰
- ۳۴- ضمیمه اول در اخیر جلد دوم سیستان بعد از صفحه ۲۹۰
- ۳۵- J.P. Tate, Frontiers of Baluchistan, London, ۱۹۰۹, p ۲۳۳
- ۳۶- تاریخ سیستان، به تصحیح و تحسیه ملک الشعر ابهار، طبع ۱۳۱۴، ص ۱۳